

بازگشت جاودان تاریخ

تاملی درباره علم تاریخ

محمدرضا مهدیزاده

اگر زندگی اکنون و نقد حال است، گذشته به چه کار آید؟ اگر آینده سودای اکنونیانِ کوتاه دست و نوستالژی‌زده و اسیر دریغ یادهای دیروزان از کف رفته است، اندیشیدن و کاویدن و گزینش گذشته ما را چه سود و چه سوداست؟

در معرفت‌شناسی، این نظری صایب و پسندیده است که «حقیقت» با «واقعیت» متفاوت و حقیقت فرار و فراچنگ نیامدنی و دیرباب و کمیاب است و فقط افتخار و رخصت نزدیکی و تقرب می‌دهد و شاهدِ منظور و معقول هرگز به دام عقل قاصر و ناقص بشری در نخواهد آمد و دعوی‌ها و جعل‌ها و جدل‌های حقیقت جز جنگ زرگری و جزء‌نگری و خیال‌اندیشی فیل مولانا و دیدار به قیامت و رستاخیزِ حقیقت سرمدی و مثالی نیستند (جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند). اگر «حقیقت» در جهان انسانِ طلوم و جهول جز به لباس «روایت» و کلام و تفسیر و هرمنوتیک افق‌های ناظر و گوینده و خواننده (بلاغی و گفتمانی) نیست، «حال و اکنون» بیشتر از دو مقطع گذشته و آینده به حقیقت یا حداقل به «افق رویداد» نزدیک خواهد بود. شناخت‌شناسی و تشریح گذشتگان در قفس روایات و تفسیر برتنیده به دور آنهاست و آینده‌ی مثلا تکاملی- و رفع نقصان و کاهش جهل ما در آتیه- نیز از دسترس اکنونیانِ فانی خارج است. پس می‌ماند حال و اکنون. اما همین اکنون هم تازه و ثابت و لایتغیر نیست. کلامی که از فاهمه و زبان گوینده‌ی حال خارج شود، به آنی و شنیده و فهم نشده، در ذهن و فهم و خوانش طرف مقابل (شنونده و خواننده) حی و حاضر هم قرائت و روایت و اندریافتی دیگر است نه کلام ناب و اصل. پس «اکنون» هم در ذات خود آبدستن و زاینده گذشته است.

این «پیوند حقیقت با گذشته» و منجمد شدن و از تازگی افتادن را می‌توان در يك پیوستار نشان داد (البته اگر از نگاه دوری نیچه‌ای چشم بپوشیم). پیوستار و طیفی که از «حقیقت» شروع می‌شود که همزاد اکنون است، آنگاه و به لختی به «واقعیت» تبدیل می‌شود که همان حال

استمراری و آنیت است، آنگاه واقعیت به «رویداد» اکنون تبدیل میشود و با گذر زمان و تبدیل حال به گذشته، در زیر فشار انواع نگاه‌ها و نظرها به «روایت» (و آنچه برخی می‌گویند گزارش) تبدیل میشود. هر چه از سویه اکنون و آنیت پیوستار به دیروز و گذشته واگشت می‌کنیم و می‌رویم، شرح‌شرحه شدن حقیقت و درغلتیدن آن در روایت‌ها و گمانه‌ها بیشتر میشود. پس اکنونیان بیشتر و بهتر به «حقیقت رویداد» یا «امر واقع» نزدیکند. عمر این نزدیکی و اعتبار را تا حد زیادی باید «یک نسل» دانست. چیزی شبیه نیمه عمر مواد که زمانش یک نسل است و بعد از آن ماده اصلی متلاشی و تجزیه میشود. «نسل» برخلاف آنچه امروز با سن اندازه و مترش می‌کنند با «حیات تاریخی» فرد یعنی سه مرحله خردسالی، میانسالی و کهنسالی یا همان کودکی، جوانی و پیری فرد و همپیوندان این سه مراحل تعریف میشود. نسل، برساخته دوران سه گروه از هموندان فرد است. نسل با فرد، فرزندان و اجداد او (والدین خودش و والدین احتمالا زنده پدر و مادرش) تعریف میشود. این سه طبقه یا «سه گروه زمانمند»، بر هستی و کل رویدادها و حقیقت و نگرش‌های انسان اثر می‌گذارند و معاصریت را پدیدار می‌کنند، زیرا فرد، تنها این سه گروه را در عمل دیده و تجربه می‌کند و «حقیقت همپیوند با آنها وجدانی و تجربی است»، اما حقیقت خارج از نسل یا معاصریت، اصولا روایی و نقلی است و بر آن لایه‌های مختلف غفلت، فراموشی و منفعت (اینترست) و درنهایت تورش و چولگی (عمدی و سهوی و گریزپذیر و ناگریز) قرار می‌گیرند. پس اگر از «معاصریت» فاصله بگیریم، چگونه حقیقت گذشته و مندرس و منقضی و بیات شده را دریابیم و آیا اصلا فهمش میسر است؟ تکلیف رویدادهای غیرمعاصر که خارج از درک و یاد و تجربه و «حافظه وجدانی» ما معاصرین است چه میشود و اصلا به چه کار و درد و درمانی می‌آیند؟

حقایق و وقایع نامعاصر، برهم انباشته و رسوب شده اکنون و دیروز است. دانش تاریخ عهده‌دار آرایه ابزار و متدولوژی‌گزینش این لایه‌ها و سنجش و داوری در مورد مشخصات و کیفیت هر لایه از «رسوب و آوار تاریخ» برای فهم بهتر و تقریب دقیق‌تر به رخداد اصیل یا حقیقت (در گذشته) آنهاست. با این تمثیل از تاریخ (رسوب و لایه‌های برهم انباشته از گذشته‌ها تا اکنون) همه به این لایه‌ها و رسوبات دسترسی دارند با هزاران نگاه و تفسیر. پس تکلیف حقیقت چه میشود؟ حکایت این دسترسی، همچون نمونه‌برداری از گذشته است. تا نمونه و دسترسی به لایه‌ها با متد و روش مناسب صورت نگیرد و «مهارت و ابزار و توانایی انتقادی و کل‌نگرانه» گزینش و خوانش و تفسیر این لایه‌ها را نداشته باشیم (چیزی که باید علم تاریخ به ما بدهد)، غرق در

هیجان، زمان‌پریشی، تفاسیر و خوانش‌های سطحی و ایدئولوژیک و آغشته به اغراض و منافع زر و زور و تزویر یا تاریخِ با نقاب و دروغ خواهیم بود (کما اینکه تاریخ‌دانی و تاریخ‌خوانی زرد و پوپولیستی و عامیانه و باغرض و مرض‌همیشه مبتلا به این عارضه است). برای دسترسی به لایه درست و نمونه‌های پایا و معتبر (دربدارنده تمام یا حداکثر اطلاعات يك مقطع زمانی و نه گزینش شده يك روایت یا نگاه یا مورخ، زیرا نسل بعد دیگر دسترسی کامل و تامه و جامع به رخداد شهود شده نسل قبل ندارد) اولاً باید این انتخاب درست و دقیق و با احتیاط باشد و دوم دیگر اینکه با هنر چینش و «تجزیه و تحلیل و ترکیب درست» بتواند يك «الگوی تاریخی پایا، معتبر و نزدیک به واقع» را بازسازی کند. چیزی که در نهایت حدش از کثرت نگاه‌ها به اجماع چند الگوی رقیب و قابل واکاوی و سنجش منجر خواهد شد و ما را تا حدی از آشوب و هاویه نسبت و هیجان پوپولیستی یا قدرتمدارانه نجات خواهد داد. به عبارتی هرمنوتیک انتقادی و روشمندی، بدون اسیر شدن به پوزیتویسم و سلطه روش می‌تواند افق ساز نو و عصري در خوانش تاریخ اکنون باشد. این نگاه چیزی مشابه هنر است که نه تقلید ناشیانه و صرف و بازسازی واقعیت بل مداخله و بازنگری و بازخوانی واقعیت و گذراندن از فاهمه و صافی سالم و انتقادی عصر خویش است. نوعی مدرنیسم و فرزند زمانه بودن.

اما فایده تاریخ چیست. احتمالاً فایده‌اش برخلاف آنچه فکر می‌کنیم بیشتر برای آینده است تا حال. فردای دست نیافتنی و نادیده، فقط با خیال و تصورات چندگانه‌ای ساخته می‌شود که منبعش همین روایت‌های فراهم آمده از گذشته هستند. ما با این مصالح و حقایق و فسیلهای منکشف از گذشته، رویاپردازی می‌کنیم و خلاقیت را تیز و تکثیر می‌کنیم تا آینده بهتر بسازیم.

فایده دیگر تاریخ، انکشاف روالها و فرآیندهای مشابهی است که در هر عصر و نسل (همان روزگار سه‌گانه يك «نسل معیار») کم و بیش مانند هم رخ می‌دهند و بشر فراموشکار آنها را نمی‌داند و «علم و معرفت تاریخ» آنها را به او یادآوری می‌کند. این یادآوری هم غرور و بزرگ‌بینی او را کم می‌کند (اوی معاصر چندان چیزی بالاتر از گذشتگان ندارد آنها هم همین مسائل و چالش‌ها و رویدادها را داشته‌اند) و هم به او در ناکامی‌ها و صعوبت‌ها روحیه می‌دهد که گذشتگان‌ش نیز چنین درد و حرمان‌ها و سرخوشی‌هایی را تجربه کرده‌اند.

ویژگی دیگر تاریخ و تاریخ‌دانی، «هویت‌سازی» و همین‌طور کمک به «هویت‌شناسی» است. بشر یا هر نسلی، اکنون خود را در خلأ و در انبانی یکجا نازل شده و به ظاهر خودساخته باز نمی‌یابد. تعریف هر

نسل و دولت و کشور و فرد از خود و زمانه‌اش، متأثر از «فاصله‌گذاری یا شبیه‌انگاری با دیگری و دیگریت‌ها»ست. (شباهت و تفاوت با غیر) و چون معاصرین باید خود به تنهایی برای اکنون‌شان هویت دست و پا کنند، گذشته و تاریخ منبع نقد و ارزان‌دست‌درازی به چنین سرمایه رایگان (برای بسیاری از گروه‌ها و کشورها) است. چنین است که ملی‌گرایی خام، قبیله‌گرایی، فاشیسم، نژادپرستی و هویت‌های جعلی و مخرب هم از دل تاریخ برای اغراض یک طبقه و قوم و کشور نیز سر برمی‌آورند. با این حال آنها انرژی انسجام‌بخش حرکت و پویا و خلاقیت و فرار از دستان خالی، برای فرهیختگان نسل‌های بعد فراهم می‌آورند تا بر شانه غول‌های فرهنگی گذشته، چوب‌دو امدادی آنها را از پایان و اختتام گذشته فکر و فعالیت آنها در عصری نو آغاز کنند. کشورهای تازه‌ساز مدرن هم حتی اگر اسیر مضار گذشته نباشند باز مدیون گذشته و تاریخند. امریکا نمونه آن است و برخلاف نظر افرادی که رشد و پویا و دیگ‌جوشان تکثر علمی و فرهنگی و دموکراسی آن را (ولو در مقایسه با سایر جوامع) از بی‌تاریخی یا اسیر گذشته نبودن و مهاجرپذیر بودنش میدانند، بالعکس تاریخ به‌طور موثری در کار ساخت چنین پدیده‌ای بوده است. جامعه چندفرهنگی امریکا هر چند به ظاهر از صفر و بی‌گذشته محلی شروع کرد، اما تاریخ غنی و چندگانه انواع جوامع مهاجر بدان را به خوبی به کار گرفت و عناصر مهم اسطوره‌ای فرهنگی و تاریخی آنها را استحصال و بازتفسیر کرد و پذیرفت و چون خونی تازه به درون رگ‌های امپراتوری خویش تزریق کرد و چنین فربه و پرتوان و جهانگیر و چه بسا جهانخوار شد. «کشور بی‌تاریخ، تاریخ‌ها و رویا و خیال تاریخی دیگران را پشتوانه خود کرد»... هالیوود، دانشگاه‌های تراز نخست جهان، نشر و نقد به‌روز و... جز به میمنت مهاجران و نیروی کار ارزان، غنی، فرهیخته و سرمایه علمی و فرهنگی و تاریخی سایر کشورها میسر نمی‌شد. کافی است در فیلم و سریال‌های هالیوود ظاهراً بی‌تاریخ، رگ و ریشه‌های چند هزار ساله اسطوره‌ها و تاریخ سایر کشورها و این مهاجران وطن‌گزیده و خانه‌کرده در غرب را کاوید و نظر کرد و دید. بن‌مایه‌هایی که به رنگ و جامه سرمایه‌داری جهانی به ظاهر بی‌تاریخ و از زیر بته چند صدساله برآمده، لانه‌کرده و ستون محکم هویت و جهانگیری آن شده است. به عبارتی امریکای بی‌گذشته، از تاریخ ملل مهاجر آینده درخشان و خلاقیت‌های خویش را بازسازی و نوسازی کرد و زایاند. پس در شهر بی‌وطن و بی‌تاریخ‌ها، نیز گریزی از تاریخ و گذشته نیست و ذهن و هویت ما هیچ‌گاه تاریخ گذشته را فرمت و رها نمی‌کند.

اما اگر تاریخ ضرورت و گریز نسل و زمانه است این دانش نجسب دیرینه‌شناسی و فسیل‌یابی و رسوب‌شناسی را چگونه به کودکان و جوانان

بیاموزیم تا سرمایه مهم زندگی و مهارت زیستن مدنی، اخلاقی و خلاقیت آتی و میراث رایگان آموختن، اما سعی و خطا نکردن آنها شود؟ چگونه تاریخ را از داده‌ها و اطلاعات سنگین و آوارهای رسوب کرده و کم‌خاصیت رها کنیم و اهمیت و روش نگاه تاریخی را به آنها بیاموزیم. ظاهراً یک راه مهم تمرکز بر روش‌شناسی، نگاه انتقادی کلنگرانه و سنجش‌گرا به همراه رویه عملگراییانه و موردی است. درست مانند نقب و گمانه‌زنی باستان‌شناس بر خاک و تله‌های باستانی و ترانسه او. از مورد و معضل معاصر آغاز کردن یک گشایش و روش قابل توجه است. سپس مورد کاوی‌های مشابه در تاریخ یافتن و آنگاه تحلیل و واکاوی و بسط و گسترش دادن موضوع و توسعه ذوق و شوق شناخت یک راه بازشناسی و علاقه‌مندسازی است.

بازخوانی هنرمندانه تاریخ و تلفیق ابعاد هنری و ادبی و انسانی در بازنگری و طرح و تعریف رویدادها نیز از شیوه‌های موثر آموزش است. تغییر یا تکمیل رویکرد موزه‌ها و بازسازی چندرسانه‌ای یادمان‌ها، اسناد و حوادث تاریخی در آنها از این نگاه برمی‌خیزد. به‌کارگیری ابعاد خلاقانه، مشکل‌گشاییانه و بازخوانی روز (طرح سوال این قصه و روایت تاریخی به چه کار امروز ما می‌آیند؟) اثرات آموزشی مهمی داشته است.

شیوه مهم دیگر دیالکتیکی و عرضه تاریخ بر مبنای دیالکتیک رویدادهاست نه خط سیر سال‌شمارانه آنها، زیرا نه سال‌ها، بلکه تضادها و تقابلهاست که رویدادهای تاریخی را رقم زده‌اند و جامع‌نگری این دیالکتیک همانند روش سقراط شیوه مهمی است که آزمون خود را در تاریخ هم پس داده است، ولو اینکه مامای تاریخ را مهمان شوکران حقیقت‌جویی کرده باشد.

نظریه سه وجهی زمان، مکان و افراد (به تعبیر زیبای باستانی پاریزی فقید و کتاب‌هایش حضورستان، حصیرستان و هزارستان) بنیاد و شاکله مفهومی و چارچوبی خوبی را برای ورود به دانش تاریخ و حل و هضم کردن در فاهمه و اندیشه افراد تازه وارد فراهم می‌کند و نباید آن را از نظر دور داشت.

یک حوزه یا وجه مهم دیگر در آموزش و توسعه دانش تاریخی، شروع از «تاریخ محلی» و سپس ژرفکاوی از محیط و زیست بوم افراد تا بطن و حجم جامعه کلان‌تر است. این امر ظرفیت مغفول مانده تاریخ محلی را در این موضوع آشکار می‌کند. افزون بر آن تاریخ بدون «جغرافیا» ظرفیت عینی‌سازی و شناخت فوری ندارد، چراکه رویدادها در بستر ملموس مکان عینیت می‌یابند. ظاهراً جداسازی دانش جغرافیا و زدودنش از تاریخ یک عامل مهم رکود آموزش تاریخ بوده است. اگر زمانی در مدارس جغرافیای استان تدریس می‌شد امروزه تاریخ محلی باید در کنار

و با همراهی این جغرافیای محلی جایگاهی مهم‌تر و جذاب‌تر برای دانش‌آموزان بیاید. همیشه شروع از محل و زمینه و زمانه زندگی فردی، مهم‌ترین مدخل برای اشتیاق‌آفرینی و آموزش خوب است (پرسش از سرگذشت خود مقدمه کاوش از سرنوشت جامعه بزرگ‌تر است).

یک حوزه مهم دیگر در آموزش تاریخ توجه به «حوزه ایران‌شناسی» است. بخش مهمی از تاریخ در اشتراك با این حوزه مهم است و ایران‌شناسان داخلی و خارجی سهم مهمی از زدودن غبارهای غفلت و فراموشی تاریخ ما را بر دوش کشیده‌اند و برعهده دارند. کنشگران محلی ایران‌شناس و شهرشناس جای‌جای کشور از بهترین و پیشروترین عوامل حرکت و خلاقیت در علم تاریخ و مهم‌تر توسعه فرهنگ هستند. اگر کوشش این فعالان فرهنگی در شناخت تاریخ و فرهنگ هر شهر و غبار و زمان‌زدایی از تاریخ محلی هر خطه نبود، امروزه تاریخ و فرهنگ ولاجرم مشاغل و سرمایه و میراث فرهنگی هر شهر هم در کنار ویرانه‌های دیگر گذشته شهر مدفون و گمنام و نابود می‌شد. این محققان ایران‌شناس و فعالان فرهنگی و طلایه‌دار هر شهر و منطقه باید در مرکز و کانون اهداف و توجهات باشند و در برنامه‌های نهادهای فرهنگی و آموزشی بیشتر مورد توجه و دستیاری و یاریگری قرار گیرند و از دانش و علاقه و تخصص آنها در تمامی سطوح (از مدارس و رسانه‌ها تا نهادهای علمی و فرهنگی) بیش از پیش و به انحای مختلف استفاده شود. شاید با شمع فروزان و لرزان این گروه نادر و اندک، برقی و نقبی مهم در تاریخ‌دانی و نقش مهم دانشوری تاریخ در توسعه کشور ما باقی بماند.

فایده تاریخ چیست. احتمالاً فایده‌اش برخلاف آنچه فکر می‌کنیم بیشتر برای آینده است تا حال. فردای دست نیافتنی و نادیده، فقط با خیال و تصورات چندگانه‌ای ساخته می‌شود که منبعش همین روایت‌های فراهم آمده از گذشته هستند. ما با این مصالح و حقایق و فسیلهای منکشف از گذشته، رویاپردازی می‌کنیم و خلاقیت را تیز و تکثیر می‌کنیم تا آینده بهتر بسازیم.

ویژگی دیگر تاریخ و تاریخ‌دانی، «هویت‌سازی» و همین‌طور کمک به «هویت‌شناسی» است. بشر یا هر نسلی، اکنون خود را در خلأ و در انبانی یکجا نازل شده و به ظاهر خودساخته بازمی‌یابد. تعریف هر نسل و دولت و کشور و فرد از خود و زمانه‌اش، متأثر از «فاصله‌گذاری یا شبیه‌انگاری با دیگری و دیگریت‌ها» است.

□□□□□□ 1402 □□□ □□ 13 □□□□□□ □□□□□□ :□□□□